

رقیة از دختران حضرت فاطمة الزهراء علیهم السلام

سؤال- حضرت فاطمه زهرا سیده النساء علیها السلام چند فرزند داشته اند؟

جواب- فرزندان حضرت صدیقه طاهره فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیها شش تن بوده اند: امام حسن المجتبی و امام حسین سیدالشهداء و حضرت زینب الکبری و حضرت امّ کلثوم و حضرت رقیه و حضرت محسن السبط الشّهِید صلوات الله علیهم اجمعین. و در کتب فرقه ناجیه و عامّه ذکر حضرت رقیه علیها السلام شده، و ما در این جا برخی از آن منابع را ذکر می کنیم:

واعظ دیلمی از علماء امامیه در قرن ۱۰ در کتاب گران سنگ غرر الأخبار و در الآثار از کتاب «السقیفة» ابوصالح سلیل بن احمد نقل می کند:

لما امتنع أمير المؤمنين عليه السلام من البيعة، أقبل عمر في جمع كثير فوقف على منزل فاطمة عليها السلام فطلب علياً عليه السلام ليخرج إليه، فأبى. فدعا عمر بحطب و نار و قال: و الذي نفس عمر بيده لئن لم يخرج لأحرقنّ عليكم البيت، فقيل له: إنّ فيه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و أولادها الحسن و الحسين و أخواتهما أمّ كلثوم و زینب و رقیة! و فيه أثاث رسول الله صلى الله عليه و آله! و أنكر الناس ذلك من قوله ...^۱

آن گاه که امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت خودداری کرد، عمر با جمع بسیاری آمد تا این که بر خانه حضرت فاطمه علیها السلام ایستاد و علی علیه السلام را خواست تا خارج شده و نزدش بیاید، و او سرباز زد. در نتیجه عمر هیزم و آتش خواست و گفت: قسم به آن که جان عمر دست اوست، اگر بیرون نیاید، خانه را روی شما آتش می زنم. به او گفته شد: همانا فاطمه دخت رسول الله صلى الله عليه و آله و پسران او حسن و حسین و خواهران آنان زینب و امّ کلثوم و رقیه در خانه اند! و اثاث رسول الله صلى الله عليه و آله در آن است! و سخن او را مردم خوش نداشتند....

باز از آن کتاب نقل می کند:

لما دخل عمرو من معه على (منزل) فاطمة عليها السلام بكت و بكوا أولادها الحسن و الحسين عليهما السلام و أمّ كلثوم و زینب و رقیة، و (لما أخرج علي) خرجوا باكين يتبعون أباهم، و خرجن نساء المدينة باكيات معهم صارخات، معهنّ أسماء بنت عميس زوجة أبي بكر، فاعترضها خالد بن الوليد و قال: ارجعي، فقالت له: أين تركت ديسماً؟! لا و الله لا أرجع حتّى (ترجع بنت رسول الله؛ و قالت فاطمة: «لا أَرْجِعُ حتّى يُخَلّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي»، فغضب رجل من الأنصار يقال له رفاعه بن رافع و قال لخالد: و الله لئن اعترضتها لأضربنّ أنفك بسيفي هذا؛ فناداه عمر: اكفف و الحق بنا ...

۲.

وقتی که عمرو همراهانش به خانه فاطمه علیها السلام داخل شدند حضرتش گریست و فرزندانش حسن و حسین و امّ کلثوم و زینب و رقیه علیهم السلام گریستند، و وقتی که علی را از خانه بیرون

بردند، آنان در پی پدرشان گریان بیرون رفتند، و زنان مدینه گریان و شیون کنان با آنان خارج شدند، اسماء بنت عمیس همسر ابوبکر همراه آنان بود، خالد بن الولید راه براو گرفت و به او گفت: برگرد، به او گفت: «دیسم» را کجا ترک کردی؟! نه به خدا سوگند باز نمی گردم مگر آن که دختر رسول الله برگردد. و فاطمه فرمود: تا پسر عمویم را وانگذارند باز نمی گردم، مردی از انصار که رفاعه بن رافع گفته می شد غضب کرد و به خالد گفت: به خدا سوگند که اگر راه براو گرفتی با این شمشیرم بینی تو را می زنم. عمر او را ندا داد: بس کن و به ما ملحق شو....

() و أما قول أسماء لخالد: أين تركت دیسمًا؟ فإنَّ أباه الوليد بن المغيرة كان له عبد يقال له بركة يرعى غنمه فسماه دیسمًا، فوثب على أهله فحملت بخالد، فلما وضعته على شبهة نفاه الوليد منه و لم يلحقه به، فلما كبر و رأى خالد و قوته و عقله ألحقه به، و قال فيه ابن الزبيري السهمي: قل للوليد متى سمعت باسمك * ذا ما كان دیسم في الأسماء في الحكم.

و اما سخنی که اسماء به خالد گفت: (أين تركت دیسمًا؟ - «دیسم» را در کجا وا گذاشتی؟) به این جهت بود که پدرش ولید بن المغیره را برده ای بود که گوسفندانش را چرا می داد و نامش بركة بود، او را دیسم نامید. سپس این غلام برزن ولید افتاد و نزدیکی کرد، در نتیجه به خالد حامله شد، وقتی او را زایید برشبهه بود و ولید او را از خود ندانست و نفی نمود و به خود ملحق نکرد (فرزند خود ندانست)، وقتی بزرگ شد و خالد و نیرو و عقل او را دید، او را به خود ملحق نمود، و ابن الزبیری السهمی درباره او سرود: بگو به ولید چه وقت اسمت را شنیدی آن وقت که دیسم را در نام ها و حکمت ها نبود.

و در بسیاری از منابع عامه نیز حضرت رقیه دختر گرامی حضرت فاطمه علیها السلام ذکر شده،^۳ و تا کنون بیش از آن چه ذکر گردید، درباره این فرزند گرام آل طاها صلوات الله علیهم، نیافته ایم و از ماجرای رحلت و یا شهادت ایشان خبری ندیده ایم، فسلام الله علیهم اجمعین.

پی نوشت ها

- ۱ - غرر الأخبار و درر الآثار، الواعظ الدیلمی از علماء امامیه در قرن ۱۰: ص ۲۸۰ الفصل ۲۲ مّا ننقله عن کتاب السقیفة رواية أبي صالح السليل بن أحمد بن عيسى بن شيخ الحاسبين - معلق قال:.
- ۲ - غرر الأخبار و درر الآثار، الواعظ الدیلمی: ص ۲۸۵ و روى أيضاً صاحب کتاب السقیفة أبو صالح السليل، قال:.

- ۳ - الذّریّة الطّاهرة، الدّولایّ: ص ۹۲ ح ۸۲ حدّثني احمد بن عبد الله بن عبد الرّحيم، نا عبد الله بن صالح، حدّثني الّلیث بن سعد، قال: تزوّج عليّ بن أبي طالب فاطمة بنت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم،

فولدت له: حسناً وحسيناً وزينب وأم كلثوم ورقية، فماتت رقية ولم تبلغ.

و ذخائر العقبى، محب الطبري: ص ٥٥ (ذكر ولد فاطمة عليها السلام) عن الليث بن سعد قال: تزوج علي فاطمة فولدت له حسناً وحسيناً ومحسناً وزينب وأم كلثوم ورقية فماتت رقية ولم تبلغ، وقال غيره ولدت حسناً وحسيناً ومحسناً فهلك محسن صغيراً وأم كلثوم وزينب ولم يتزوج عليهما حتى ماتت عليهما السلام.

ولم يكن لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عقب إلا من بنته فاطمة عليها السلام وأعظم بها مفخرة.

ونهاية الأرب، النويري: ج ١٨ ص ٢١٣... ثم قال (الرسول صلى الله عليه وآله): «إِنِّي سَمِّيتُهُمْ بِأَسْمَاءِ وَلَدِ هَارُونَ شَبَّرَ وَ شَبَّيَّرَ وَ مُشَبَّرَ». ولدت له رقية وزينب وأم كلثوم، فهلكت رقية، ولم تبلغ. وملحقات إحقاق الحق: ج ٢٥ ص ٥٨٨ از «إتحاف أهل الإسلام»، محمد بن علي الحنفي المصري (ص ٣٥) والنسخة مصورة من المكتبة الظاهرية بدمشق) قال: وقد ولدت فاطمة من علي رضي الله تعالى عنه ستة؛ ثلاثة ذكور وثلاث إناث، فالذكور الحسن والحسين والمحسن والمحسن بضم الميم وفتح الحاء وتشديد السين مكسورة، والإناث زينب وأم كلثوم ورقية، وماتت ولم تبلغ. نقله ابن الجوزي.

وتاريخ الخميس، الديار البكري: ج ١ ص ٢٧٨ (ذكر ولد فاطمة) عن الليث بن سعد قال تزوج علي فاطمة فولدت له حسناً وحسيناً ومحسناً وزينب وأم كلثوم ورقية فماتت رقية ولم تبلغ... .

ونور الأبصار، الشبلنجي: ص ٩٩ وأما أولادها (فاطمة) رضي الله عنها فالحسن والحسين ومحسن وهذا مات صغيراً وأم كلثوم وزينب، وزاد الليث بن سعد رقية وماتت وهي صغيرة لم تبلغ، ولم يتزوج علي رضي الله عنه على فاطمة رضي الله عنها حتى ماتت وكانت أول أزواجه رضي الله عنهما.

والموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، الأنصاري: ج ٥ ص ١٦ ح ٤ عن الليث بن سعد، قال: تزوج علي عليه السلام فاطمة عليها السلام، فولدت له حسناً وحسيناً ومحسناً وزينب وأم كلثوم ورقية، وماتت رقية ولم تبلغ. از تاريخ الخميس: ص ٢٧٩ و ذخائر العقبى: ص ٥٥ و إتحاف السائل: ص ٣٣ و سبل الهدى و الرشاد: ج ١١ ص ٥٠.